

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

برای دانلود متن [کلیک کنید](#)

اللهم صلى على محمد و آل محمد و اهدنا لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم
از مواردی که مهم است بحث مفاهیم است .

همه ذیل آیه فلا تقل لهما اف می گویند این آیه مفهوم دارد و مفهوم آن این است که فلا تضربهما فلا تشتمهما فلا تقتلها...مثلا
وقتی قرآن می فرماید اف نگویید معلوم است که یعنی به آن ها نباید فحش داد این برداشت از آیه را می گویند مفهوم به عبارتی
لایه منطوق و مفهوم...منطوق آن است که در قرآن هست و مفهوم آن است که از آیه برداشت می شود.

ماده 954 قانون مدنی: کلیه عقود جائزه به موت احد طرفین منفسخ می شود مثل وکالت

همچنین به سفته در مواردی که به رشد معتبر است

بنا بر این ماده وکیل اگر سفته شود، وکالتش باطل می شود. اگر موکل شرطش عقل است و بعد این وکیل دیوانه شود چه می
شود؟ اگر چیزی با عروض سفته منفسخ میشود به طریق اولی با عروض جنون هم منفسخ میشود. پس در واقع این ماده له
منطوق وله مفهوم .

در ماده 1048 همین قانونمی گوید جمع بین دو خواهر اگر چه به عقد منقطع باشد ممنوع است.

از این چه می فهمید؟ به طریق اولی جمع بین سه خواهر و چهار خواهر هم ممنوع است .

قیم نمی تواند به صفت قیمومت از طرف مولی علیه با خود معامله کند

قیم اگر دادگاهی برای بچه هایی قرار داد می گویند این شخص نباید چیزی را به خودش بفروشد ..شما برداشتتان از این چیست
؟ می گویند وقتی به خودش نمی تواند به خودش بفروشد به طریق اولی نمی تواند به خودش هم ببخشد. از این توضیحات معلوم
شد که منطوق مقابل مفهوم است .

این مفهوم به دو قسم اساسی تقسیم می شود مفهوم موافق و مفهوم مخالف

اگر در ایجاب و سلب یکی باشد مثلا هر دو نفی یا هر د و نهی یا هر دو امر است مثلا فلا تقل لهما اف یعنی فلا تضربهما فلا

تقتلهااین را اصطلاحا می گویند مفهوم موافق (فحو الخطاب)

اصل 25 قانون اساسی ما می گوید : هر گونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون

سوال این است که چه مفهومی دارد ؟ این که تجسس به حکم قانون جایز است و ممنوع نیست ..متن قانون ممنوع است و

مفهومش ممنوع نیست ...

یا مثال قرآنی : ان جاءكم فاسق بنبا فتبينوا...

می گویند مفهومش این است که ان جاءكم عادل فلا تتبينوا

مخالف را من در ذهنم هست که می گفتند لحن الخطاب ...

مفهوم موافق لازم نیست که حتما به اولویت باشدگاهی به تنقیح مناط است .

که انسان از تنقیح مناط می تواند برسد ولو ممکن است اولویت نباشد

مثلا پیامبر فرمودند : ان الناس مسلطون على اموالهم

ممکن است کسی بگوید به همین سیاق: الناس مسلطون علی حقوقهم... علی املاکهم... علی ابدانهم... علی انفسهم جمله ای هم از بنده هست که الناس مسلطون علی مالهم و ما لهم... در واقع مورد به اسم مذکور نیست ولی به مناطه مذکور است .

در بحث اولویت کسی حرفی ندارد ولی در بحث مساوات ، محل بحث و اختلاف است نظر کلاس را اگر بخواهید این است که اگر فقیه قاطع شود به مناط چرا نتواند مفهوم گیری کند؟ فرض کنید امام فرمودند کسی اگر در ازدحام کشته شد بیت المال خسارت و دیه او را بدهد سوال این است که اگر در ازدحام نبود، مثلا گرمی هوا او را از بین برد ،ممکن است بگوییم ملاک همان است که خون مسلم هدر نرود...هست . آقای خویی داشتند که اگر ذمی ، عاقله او هم ذمی است ضامن نیست عاقله ضامن نیست ؛ بحث بود اگر عاقله او مسلمان اند چه می شود؟ که ایشان گفت: به طریق اولی

بنده که فقه و عرف و فقه و عقل و فقه و مصلحت را نوشتم حقیقت این است که اولویت را نفهمیدم . مثلا فرض کنید این قاعده هست که اگر کسی در ازدحام فوت کند دیه او بر بیت المال است و ما بیایم بگوییم اگر برق هم رفت و به نوعی به خاطر کوتاهی دولت باشد پس هزینه او را هم بیت المال باید بدهد این جا اگر بحث اولویت مطرح نباشد، و بخواهد منصوص باشد در بحث همان خون که اگر در ازدحام کشته شود، خورش هدر نمی رود چون امام می فرمایند لان دم المسلم لا یذهب هدرا بحث این است که اگر قاعده این است د رجای دیگر هم می آید ولی دقت کنید اگر جایی منصوص باشد ،این قیاس و مفهوم گیری نیست... اگر منصوص باشد که به کار ما می آید، این مفهوم نیست... در واقع این که امام می فرمایند اگر کسی در ازدحام کشته شد ،خون او هدر نمی رود ، کلی آن این است که این یک قانون دارد به ما میدهد و آن این که دم مسلم لا یذهب هدرا... یا روایتی است از امام کاظم علیه السلام که : ان الله عزوجل لم یحرم الخمر لاسمها وانما حرمهما لعاقبتها فما فعل فعل الخمر فهو الخمر... لذا امام می فرمایند هر چه کار خمر را بکند، این که مثلا قرص یا گرد باشد کپسول یا آمپول باشد... هر چه کار خمر را بکند در همان راستا است . اگر می خواهید در موضوع بیان شده کتابی را مطالعه کنید به کتاب فقه و حقوق قراردادها مراجعه کنید .. کتاب دوم در بحث الناس مسلطون مطالبی بیان شده در قسمت راه های توسعه فهم آوردم . و اما مفهوم مخالف...

مفهوم موافق تقسیم شد به اولویت و مساوات

مفهوم مخالف تقسیم شد به شش قسم که ما هیچکدام را قبول نداریم و این ها در حجیتش هم محل بحث است . شش قسم مفهوم مخالف : مفهوم شرط ؛ لقب ، عدد ، غایت ، حصر ،

شاید یک هفتمی هم پیدا شد . برخی را همه پذیرفتند مثل مفهوم شرط یا مفهوم حصر ...

مثل انما یؤخذ ذلک من اموالهم... برخی ها هم گفته اند منطوق حصر

استاد : تنقیح مناط برای رسیدن به گاهی مفهوم است و گاه به منطوق است . یعنی شما تنقیح مناط می کنید و خود نص را موسع می فهمید .

منصوص العلة در واقع نه مفهوم است و نه حتی قیاس است .

بلکه الغای یک قاعده عام است اگر گفت الخمر حرام لانه مسکر و کل مسکر حرام .. فالخمر حرام .

.....

استاد: جهل مرکب تا وقتی که طرف جاهل مرکب است حجت است جهل مرکب به شرایطی می گویند که طرف جاهل است و احتمال خلاف هم نمیدهد . مخصوصا در بحثهای سیاسی اجتماعی انسان میتواند به مناطاتی برسد که از آن مناطات توسعه را بفهمد نه این که به اولویت برسد بلکه به همان مساوات برسد... من دو مقاله پشت سر هم دارم یکی تبعیت احکام از مصالح و مفاسد..... و دیگری امکان فهم مصالح و مفاسد .

سوال اگر گفتیم تبعیت می کند، آیا امکان فهم هم دارد؟

محل بحث هم جایی است که شارع خودش چیزی فرموده است. اگر خود گفته باشد که مشکلی نیست این جا میدانید که اندیشه غالب ، این است که عقل ما نمی آید ... ما در مقاله می خواهیم بگوییم که همین هایی که عقل را میزنند یک جاهایی از آن

استفاده می کنند... خود اصفهانی یا شیخ انصاری اگر بنانیست جاهایی ما متوجه شویم چرا خود شما یک جاهایی فهمیدید ؟
ثانیا ما گفتیم فقیه گاه در اثر ممارست یا دراست و ... می تواند بفهمد .
اگر اولویت باشد که مشکلی نیست ولی اگر اولویت نباشد، جهل مرکب است.
اگر شارع جایی روی یک کاری دست گذاشت و گفت عده ای بروند دنبال قضا آیا میتوانیم بگوییم چون مناطش نیاز جامعه است ... و کل پست که نیاز جامعه است باید عده ای عهده دار آن شوند چون بدون آن اختلال نظام پیش می آید .
سوال این بود که آیا مفهوم ندارد یا مفهومش حجت نیست. هر دو تعبیر را از علما و بزرگان داریم
بهتر است بگوییم مفهوم دارد و مفهوم ندارد و این که گفته می شود حجت نیست چون مفهوم ندارد .
این بحث در بحث ظهور می آید برخی گفته اند آیا قرآن ظهور ندارد یا ظهورش حجت نیست ؟
کنفرانس.....

استاد: شارع در بسیاری از جاها تعیین دیه کرده است مثلا گفته اگر انگشت کسی قطع شود، ده شتر ، ولی نگفته است ده شتر با هزینه های درمان جای دیگر گفته 50 شتر و یا پانصد دینار و اصلا صحبت از هزینه های درمان نشده است اصطلاحا به این میگویند اطلاق مقامی یعنی در مقام بیان بودولی بیان نکرد و نشد در مقابل اطلاق لفظی که پای لفظ در کار است اطلاق لفظی بر دوش بیان سوار می شود و اطلاق مقامی بر دوش عدم البیان .

استاد: مگر ضمان مترتب بر طبق عنوان هست بر شخص؟ ضمان متوقف بر صدور فعل است این که بعدش امام جمعه شده یا مجتهد شده یا بعدش دیوانه شود یا عاقل شود این طور نیست که دیه مترتب بر صدق عنوان باشد.
دیروز گفتیم رابطه موضوع با حکم ، رابطه علت با معلول است .. هر وقت موضوع بیاید بلافاصله حکم می آید هر انسانی بر دیگری آسیبی وارد کند، حکمش می آید حالا حکم او اگر تعیین شده توسط شارع باشد می آید یا دیه یا مخارج درمان و یا دیه و از کار افتادگی گاهی وقتها درمانش هم خیلی هزینه نداشته است اما از کار افتادگی اتفاق نقاشی بوده و بنایی بوده و به صورت دائم آسیب دیده این دیه ای که به او میدهند در واقع مخارج ده روز کاری این شخص بوده به اینمعنی که اگر سالم بود و مثل سابق می توانست کار کند این مبلغ دیه مقدار ده روز در آمد این شخص بود.

استاد: ما یک ترازو درست کردیم و دو طرف را پر کردیم کفه ای که قائل به ضمان است و کفه ای که قائل به عدم ضمان است . گفته اند در زمان گذشته اگر ائمه فرمودند چون مخارجی نبوده است اما الان پزشکی پیشرفت کرده لذا مخارج بالاست . البته آن موقع هم علم پزشکی پیشرفتهایی داشت گاه پیوند اعضا داشتند ... و بعد همان دیه را آیا باید شخص برود باز هزینه کند؟

روی مبنای ما هیچوقت مخارج درمان از دیه بالا نمی زند
اما دیه صد شتر که می شود نه میلیارد ما که قبول نکردیم
دیه بیست هزار یا دویست گاو که می شود تقریبا 22 میلیارد
دیه موضعه شده بود پنج شتر یا همان 45 میلیون
سوال این است که آیا 5 شتر می شود 45 میلیون ؟

برخی گفته اند که دیه جدا و مخارج درمان هم جدا باید احتساب شود.

بحث از کار افتادگی را کسی قائل نشده است این که کسی نقاش بوده و روزی چقدر نقاشی می کرده یا پزشک بوده شاید روزی یک میلیارد به دست می آورده است . نهایتا این که بد شانس را آورده این که بخواهند جانی را یا شخص صادم را از این لحاظ مبلغ را از او بگیرند اینکار صحیحی نیست.

نهایتا این که جانی بیاید و بگوید شارع این مقدار گفته و من هم همین مقدار را می دهم و بیشتر از این را نگفته است و آن شخص هم می گوید من داشتم طبق روال خودم زندگی و کار می کردم و درآمد داشتم و تو آمدی ... تو مرا مثل روز اول کن ... این جا ست که دیه جواب نمیدهد . منتها نکته ای که هست این که ما لاضرر را قبول نداریم و می گوییم آن چه در اسلام نقض شده حکم فاسد است نه حکم ضرری ..

و بگویید ضمان به اضرار .. و این ها دارند به قاعده عامی تمسک می کنند که هر کس به هر کس خسارتی وارد کرد باید که

جبران کند . طبعا یک بخش را دیه جبران می کند اما بحث بر سر این است که بقیه را دیه جوابگو نیست . ما میگوییم مخارج درمان باید مازاد بر دیه حساب شود نه جدا از دیه مثلا اگر کسی 60 میلیون هزینه کرده و دیه او 50 میلیون شده می گوییم ده تومان باید اضافه تر بگیرد نه این که 60 جدا و 50 هم جدا ...البته برخی معتقد به این شده اند که هر کدام باید جدا حساب شود اما ما نرویم جایی که قائل ندارد . برویم جایی که واقعا قائل دارد و د رآرای قضایی هم هست یا این که قائل به التزام است الان این است که جانی نسبت به مخارج مازاد بر دیه ان هم مخارج طبیعی و متعارف ، این محل بحث ما است

نتیجه :

ما نتوانستیم مثل اکثر بگوییم مخارج مازاد بردیه گرفته نشود اما معتقدیم هزینه های درمان اگر طبیعی حساب شود و متعارف از دیه بالا نمی زند .

برخی وقتها اگر مثلا زده بالا مثلا انگشت را قطع کرده فرض کنید انگشت کناری هم آسیب دیده این حا هست که باید دو آسیب حساب کرد ...نه یک آسیبو این هم دیه جدا دارد این ها را جدا حساب کنیم با آن نگاهی که توضیح دادیم و اگر دو آسیب دیده با دو دیه ...قطعا مخارج درمان از دیه بالا نمی زند. با این نگاه معضل منتفی می شود.